

تاریخ‌نگاران-۳

شرح حال ابن قتیبه دینوری



فرزانه صدیقی

■ ابومحمد عبداللهبن‌مسلمبن‌قتیبه دینوری (مروزی) یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین دانشمندان قرن سوم هجری قمری است که در زمینه‌های گوناگون علوم آن زمان از جمله ادبیات، حدیث و تاریخ بحیر فراوانی داشته و آثار متعددی در این زمینه‌ها تالیف کرده که تعدد و تنوع این آثار نشانگر وسعت اطلاعات و دانش اوست. ابومحمد، تباری ایرانی داشت و پدرش مسلم از اهالی مرو بود به همین دلیل به او مروزی نیز می‌گفتند اما از جانب مادر به باهلیان بصره می‌رسید و این احتمال وجود دارد که آنها هنگام ورود سپاهیان عباسی به عراق مهاجرت کرده باشند. به این ترتیب، تولد ابومحمد در سال ۲۱۳ هجری قمری در کوفه اتفاق افتاد، اما رشد و بلوغ فکری و علمی‌اش در بغداد صورت گرفت. با وجود اینکه ابومحمد از جمله دانشمندان تأثیر گذار و پیشرو قرن سوم محسوب می‌شود اما متأسفانه از شرح حال دوران کودکی و نوجوانی‌اش اطلاعات موثقی در دست نیست. از مهم‌ترین منابعی که می‌توان به اجمال به زوایای پنهان و تاریک شخصیت علمی و مذهبی وی دست یافت، دست‌نوشته‌های پسرش ابومحمد احمد و شاگردش قاسم بن اصبع اندلسی و کتاب الفهرست ابن‌ندیم است، با وجود تمام این نکات، این امر محرز است که او از نویسندگان دربار خلافت عباسی بوده و برای خلفای چون متوکل قلم می‌زده است. او در بغداد نزد استادان بزرگی چون ابوالفضل بزرگ نثر عربی بعد از ابن به ابن‌راهویه تلمذ کرد و از ابوحاتم سجستانی و ابوالفضل عباس بن فرج مشهور به ریاشی بهره نجوی و لغوی فراوانی بود.

نثر ابن‌قتیبه بسیار تأثیر‌گذار بود و سبک نوشتاری بیشتر آثار‌اش، ادبی است تا جایی که او را سومین نویسنده بزرگ نثر عربی بعد از ابن مقفع و جاحظ دانسته‌اند و این استعداد بیشتر از همه در کتاب ادب‌الکاتب متجلی شده که باعث شهرت او شد و به همین دلیل وزیر متوکل، عبدالله بن خاقان تحت تأثیر آن قرار گرفت و در زمان وزارت خود، منصب قضاوت شهر دینور را بر او محول کرد و ابن‌قتیبه نیز به سبب همین مسوولیت، سالیان دراز را در دینور سپری کرد و به لقب دینوری ملقب شد و تا زمانی که عبدالله بن خاقان از وزارت عزل شد بر این سمت باقی ماند. پس از آن، او در اواخر عمرش به بغداد بازگشت و در ناحیه‌ای از بغداد خود را وقف تعلیم آثارش کرد. او توانست در این مدت شاگردان زبده فراوانی تربیت کند که از جمله می‌توان به فرزندان‌ش به نام‌های احمد و ابوالولید اشاره کرد که اولی به عبارتی سرس‌گروه شاگردانش به شمار می‌آمد و دومی نیز مسوولیت انتقال آثارش را به مصر و غرب بر عهده داشت. از دیگر شاگردان معروف او شخصی به نام قاسم بن اصبع یادگاری است. او هنگامی با ابن‌قتیبه آشنا شد که در سال ۲۷۴ برای تحصیل به بغداد آمده بود و از آن پس در انتقال آثار ابن‌قتیبه به اندلس نقش بسیار مهمی ایفا کرد.

ابن قتیبه اثر فراوانی تالیف کرده که تعدادی از آنان اکنون در دست هستند و تعدادی از آنان نیز به چاپ رسیده‌اند. مهم‌ترین و مشهورترین اثر او کتاب «المعارف» نام دارد. این کتاب رساله کوچکی است که در واقع به عنوان دایره‌المعارف تاریخی مصر او محسوب می‌شود و شامل سرگذشت رجال قرن اول تا نیمه اول قرن سوم هجری قمری است که هر کدام در حیات سیاسی و علمی آن روز موثر بوده‌اند. در این کتاب از پیامبر و اصحاب و خلفا، اشراف و فرماندهان، رهبران قیام‌ها، تابعین و محدثین و فقها و راویان و اخباریان و… یاد شده است.

نام اثر مهم دیگر او عیون‌الاخبار است که شامل ۱۰ فصل است که هر فصل، برحسب گفتارهای حکام نیشابوری او را کذاب و غیرقابل اعتماد دانسته‌اند اما تمام این تفسیر شخصیت و آثارش نزد علمای اسلام جایگاه خاصی دارد. ابن قتیبه سرانجام در سال ۲۷۶ در بغداد دیده از جهان فرو بست.

قوام مصدق و خلع ید از استعمار



فنا مصباح

سقوط رژیم دیکتاتوری رضاشاه و اشغال ایران توسط نیروهای خارجی در دهه ۱۹۴۰ به دو نیروی مهم در عرصه سیاست داخلی کشور امکان رشد داد. نیروی نخست: عناصر دموکرات آزادشده از قید دیکتاتوری که برای استقرار حکومتی براساس قانون اساسی مبارزه می‌کردند. نیروی دوم: کسائی که از یو کس به توسعه نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران کمک می‌کردند و از سوی دیگر بر آتش احساسات ناسیونالیستی دامن می‌زدند. در انتخابات سال ۱۹۴۴ که برای تعیین نمایندگان چهاردهمین دوره قانون‌گذاری مجلس برگزار شد - در این مجلس نفت، به صورت مهم‌ترین مسأله مطرح - هر دو نیرو توانستند اثر بگذارند. پس از سقوط رضاشاه، ممنوعیت تشکیل احزاب سیاسی لغو نشد و ۱۲۰۰ زندانی سیاسی از زندان‌ها آزاد شدند. تعداد زیادی حزب سیاسی به وجود آمد و از میان آنها چند حزب توانستند نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. این نمایندگان را غالباً عناصری از میان وکلای دادگستری، کارکنان سابق دولت، خاتم‌ها و روسای قبایل و عشایر و اشراف مالک زمین‌های بزرگ (از جمله دکترمحمد مصدق) تشکیل می‌دادند، که به خاطر نشان دادن احساسات مخالف با نقش دیکتاتوری رضاشاه، در طول دوران سلطنت او مورد بدرفتاری قرار گرفته بودند. معاذکال عده‌ای از آنها به مجموع مجلس متشکل از هفت فراکسیون بود که تمایلات سیاسی آنها را طیف گسترده‌ای از محافظه‌کاری پشتیبان سرمایه‌داری، تا مارکسیسم تشکیل می‌داد. (برای اطلاعات بیشتر درباره ترکیب مجلس چهاردهم به کتاب ایران نوشته آبراهامیان رجوع کنید)

اما از میان ۱۲۶ نماینده مجلس، اکثریت را نمایندگانی با تمایلات ناسیونالیستی به وجود می‌آوردند که دو هدف مشخص را تعقیب می‌کردند: اول مبارزه برای استقرار نظام واقعی مشروطه و حکومتی بر پایه قانون و دوم از میان بردن نفوذ خارجی در کشور. شادروان مصدق رهبر ۱۶ نفر از نمایندگان مجلس چهاردهم بود که به نمایندگان «مستقل» مشهور شده بودند و با چنین ترکیب و زمینه‌ای بود که مجلس به صحنه طرح مسأله نفت تبدیل شد.

در دوران اشغال، ایران به میدان مناسبی برای «شکار» امتیازات نفت تبدیل شده بود. در سال ۱۹۴۳ شرکت رویال داچ شل (هلندی) نمایندگان خود را به تهران فرستاد که درباره به دست آوردن یک امتیاز نفتی، خارج از حوزه امتیاز و فعالیت (AIOC) گفت‌وگو کنند. به تشویق محمدرضا شاه بعضی کمپانی‌های آمریکایی هم درصدد کسب امتیازات نفت در ایران برآمدند و روس‌ها نیز فرصت را برای شکار در این مسابقه از دست ندادند. در سپتامبر ۱۹۴۴ سرگئی کافتارادزه معاون کمیساریای خلق در امور خارجه (معاون وزارت خارجه شوروی) به ایران آمد و در پنج ایالت شمالی ایران که هم‌رز با کشور وی بودند، تقاضای امتیاز نفت کرد. دولت اعلام کرد تا پایان جنگ هیچ امتیازی نخواهد داد، چه در غیر این صورت گفته خواهد شد دولت زیر فشار، تن به اعطای چنین امتیازاتی داده. نمایندگان حزب توده (کمونیست) در مجلس زیر بار این نظریه نرفتند و اصرار داشتند که دولت ایران باید میان نفوذ غرب و روسیه در کشور تعادلی ایجاد کند و از آنجا که به انگلیس در جنوب ایران امتیاز نفت داده شده، دلیلی ندارد که روسیه را از داشتن چنین امتیازی در شمال محروم کنیم.

شادروان دکتر مصدق این استدلال را رد کرد. او گفت ایران باید از سیاست «موازنه منفی» پیروی کند. یعنی نباید به هیچ کشوری امتیاز بدهد، به‌هانه اینکه به کشور دیگر هم چنین امتیازی داده شده، چه در غیر این صورت این دور باطل تمامی نخواهد داشت.

در تشریح این نظریه در جلسه‌ای در اواخر اکتبر سال ۱۹۴۴ گفت: اگر ما دنبال یک سیاست «موازنه مثبت» برویم باید به اتحاد شوروی یک امتیاز ۹۲ ساله نفت در شمال بدهیم، (جمع مدت امتیازنامه‌های داری‌با تمعید آن از طرف رضاشاه، از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۹۳، روی هم ۹۲

سال می‌شد) اما اگر ایران چنین اقدامی کند، وضعیت، این مثال را به ذهن می‌آورد که یک دست شخصی را قطع کنند و او در جست‌وجوی به دست آوردن تعادل و برقراری موازنه، موافقت کند که دست دیگرش هم قطع شود!

در تأکید بر این نظریه مصدق گفت، هیچ امتیازی به هیچ کشور خارجی، چه در طول جنگ و چه در دوران پس از آن نباید داده شود و افزود: ایرانیان باید خودشان منابع نفتی خویش را مورد بهره‌برداری قرار دهند و سپس طرح قانونی تسلیم مجلس کرد که به موجب آن تمام مقامات دولتی حتی از طرح مسأله و مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت به خارجیان ممنوع و برای متخلفان از این امر مجازات سه تا هشت سال زندان مجرد در نظر گرفته شده بود که با اکثریت قاطعی در مجلس تصویب شد. (برای اطلاعات بیشتر درباره ترکیب مجلس چهاردهم به کتاب ایران نوشته آبراهامیان رجوع کنید). کافتارادزه با خشم تهران را ترک گفت، گرچه احساس می‌کرد با وجود نیرویی مرکب از ۳۰ هزار سرباز ارتش سرخ در ایران، شوروی هنوز از موقعیت خوبی برای کسب امتیاز نفت برخوردار است.

در فوریه ۱۹۴۵ وقتی وزرای خارجه متفقین در «یالتا» ملاقات کردند، وام، مولتف وزیر خارجه شوروی که تصور می‌کرد انگلیس‌ها مخالف هستند دولت وی در ایران امتیاز نفت به دست آورد، موضوع را با ایدن وزیر خارجه انگلیس در میان گذارد. ایدن در پاسخ گفت: «به هیچ‌وجه، این مسأله ابتدا جزئی از سیاست خارجی انگلیس نیست... که شوروی را از به دست آوردن نفت در شمال ایران مانع شود». و در واقع به نظر ما شوروی می‌تواند یک مصرف‌کننده طبیعی نفت ایران باشد.» با وجود این، ایدن متذکر شد که وزیر خارجه انگلیس در میان گفتار، ایدن در پاسخ گفت: «به هیچ‌وجه، این مسأله ابتدا جزئی از سیاست خارجی انگلیس نیست... که شوروی را از به دست آوردن نفت در شمال ایران مانع شود». و در واقع به نظر ما شوروی می‌تواند یک مصرف‌کننده طبیعی نفت ایران باشد.»

مخالفت با امتیاز نفت شوروی در ایران، به روابط حسنه انگلیس و شوروی طمعه می‌زند، به ویژه آنکه خود ما در جنوب ایران دارای امتیاز نفت و منابع و تاسیسات نفتی هستیم. (سند شماره ۳۷۱/۴۰۴۱

وزارت خارجه بریتانیا. پیش‌نویس از سی.اف.وارنر. ۱۸ اکتبر ۱۹۴۴)

در این میان، روس‌ها نیز برخلاف تعهدی که برای خروج نیروهای خود از خاک ایران، تا ماه مارس ۱۹۴۶ کرده بودند، هیچ نشانه‌ای از اینکه می‌خواهند به تعهد خود عمل کنند، نشان نمی‌دادند. از این هم بدتر، از طریق عناصر ایرانی طرفدار خود در دو ایالت شمالی ایران در کنار مرز شوروی (آذربایجان و کردستان) حکومت‌هایی خودمختار به وجود آورده بودند.

دولت آمریکا از این مسأله نگران شده و در ماه دسامبر جیمز برنز، وزیر خارجه آن کشور موضوع را به طور خصوصی با استالین در میان گذارد و به خاطر او آورد که در سال ۱۹۴۳ متفقین خود را متعهد کرده‌اند که به حاکمیت و وحدت و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند. استالین که ظاهراً اهمیت زیادی برای این تعهد قایل نبود، به برنز جواب داد: «میدان‌های نفتی باکو در جنوب روسیه در نزدیکی مرز ایران قرار دارد و این مسأله خاصی را به وجود آورده است. بر ما لازم است که از این میدان‌های نفتی در برابر هر نوع اقدام خصمانه‌ای از طرف ایران، علیه اتحاد شوروی محافظت کنیم. ممکن است خرابکارانی به باکو اعزام شوند و دست به خرابکاری در این تاسیسات بزنند.»

برنز بلافاصله متوجه شد که استالین برای آنکه ارتش بزرگی از روسیه را داخل خاک ایران نگاه دارد، به بهانه پوچی متوسل شده است. (جیمز اف.ویرن.زسخنان صادقانه، صفحه ۱۱۹)

نیروهای آمریکایی تا پایان همان سال (۱۹۴۵) ایران را ترک گفته و انگلیس‌ها نیز اعلام کرده بودند که نیروهایشان تا ماه مارس سال ۱۹۴۶ از این کشور خارج می‌شوند اما روس‌ها زیر بار تعهد خروج ارتش خود نمی‌رفتند. دولت ایران که با این چشمانداز ناخوشایند مواجه بود، با پشتیبانی آمریکا در ژانویه سال ۱۹۴۶،

تاریخ



قوام السلطنه

مسأله را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد.

این اولین شکایتی بود که برای نخستین‌بار در برابر این سازمان جهانی تازه تاسیس، مطرح می‌شد. همچنین اولین تصادم بین آمریکا و شوروی را پس از پایان جنگ دوم جهانی به وجود آورد. با طرح مسأله ایران، سپیده دورانی که بعداً «جنگ سرد» نام یافت (و تا مدتی قریب ۴۵ سال تمام سیاست‌های جهانی را تحت‌الشعاع داشت) دمیدن گرفت.

از طرف دولت شوروی اشاراتی دریافت شده بود مبنی بر اینکه اگر احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری برسد، حاضر است موضوع را مورد مذاکره قرار دهد. از این رو مجلس ناگزیر شد نسبت به تشکیل دولت توسط او اظهار تمایل کند، در حالی که هیچ‌کس به‌درستی نمی‌دانست این سیاستمدار رموز از لحاظ سیاسی چه خطی را دنبال خواهد کرد.

در فوریه سال ۱۹۴۶ قوام به مسکو رفت و استالین را متقاعد کرد اگر روسیه ایالات شمالی ایران را تخلیه کند، او از اعطای یک امتیاز نسبت به دولت شوروی در نواحی شمالی کشور پشتیبانی خواهد کرد. در بازگشت به تهران قوام موافقت‌نامه‌ای با ایوان سادچیکف، سفیر وقت شوروی در تهران امضا کرد که به موجب آن روس‌ها تعهد می‌کردند نیروهای خود را از ایران خارج کنند و در مقابل قوام نیز متعهد شده بود لایحه تشکیل کمیای مشترک نفت ایران و شوروی را برای تصویب، تقدیم مجلس کند.

این مانور قوام‌السلطنه، همراه با پیام محکمی که از طرف ترومن رئیس‌جمهوری آمریکا برای استالین فرستاده و در آن تأکید شد که شوروی باید به تعهد خود در مورد تخلیه نیروهایش از ایران اقدام کند، موجب شد که واحدهای ارتش سرخ در ماه می سال ۱۹۴۶ از خاک ایران بیرون بروند. (ج.لنچوفسکی.روسیه و غرب در ایران، بررسی رقابت‌های قدرت‌های بزرگ)

قوام سه‌ وزیر کمونیست را به عضویت کابینه خود درآورد و به تحمل حکومت‌های خودمختار دست‌نشانده شوروی در آذربایجان و کردستان ادامه داد و در این‌باره می‌گفت، هدفش آن است که روس‌ها را آرام نگاه دارد. اما رابرت هاو، معاون وزارت خارجه انگلیس نگرانی خود را چنین مطرح کرد که «اگر در برابر روس‌ها محکم ایستادگی نشود، ممکن است سرانجام تسلط خود را بر سراسر ایران گسترش دهند.» و اضافه کرد: «این امر اثرات مهمی در درازمدت، بر ایران و بالاخره سراسر خاورمیانه خواهد گذارد و مسأله، به ویژه در ارتباط با منافع بریتانیا در کمپانی نفت انگلیس و ایران، حایز اهمیت فراوان است.» وی سرانجام از استدلالات خود چنین نتیجه

گرفت که «دولت بریتانیا نیز باید همان تاکتیک‌های روس‌ها را در شمال، در مورد تشکیل ایالات خودمختار در جنوب و جنوب غربی ایران در پیش گیرد.» رابرت هاو استدلال می‌کرد که در چنین اوضاع و احوالی، مسأله استقلال ایران، دیگر موضوعی مربوط به گذشته است! (سند شماره ۳۷۱/۵۲۶۷۳ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت «هاو» ۱۶ آوریل ۱۹۴۶).

با توجه به این نظریات، دولت بریتانیا دست به تنظیم طرح‌های احتیاطی برای اشغال استان نفت‌خیز خوزستان زد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۶ نیروهای بریتانیا مستقر در شهر عراقی بصره تقویت و دو کشتی جنگی انگلیس برای پشتیبانی از عناصر طرفدار انگلیس در جنوب عازم آبادان شدند. (یادداشت درباره ایران، ۱۳ آوریل ۱۹۴۶. سند شماره ۳۷۱/۵۲۷۱ وزارت خارجه انگلیس. گزارش وابسته نظامی انگلیس در تهران به وزارت خارجه ۲۲ می ۱۹۴۶. سند شماره ۳۷۱/۵۲۷۰۶ وزارت خارجه انگلیس. مصوبات هیات دولت بریتانیا. ۴ ژوئیه ۱۹۴۶).

در ماه اکتبر عسایر قشقایی به تشویق انگلیس، در حالی که قبایل دیگری نیز به آنها ملحق شده بودند، پادگان‌های نظامی را در بوشهر و کازرون خلع سلاح و به تصرف خود درآوردند. عکس‌العمل قوام‌السلطنه آن بود که عناصر طرفدار انگلیس و عده‌ای از خان‌های بختیاری را که با قشقایی‌ها همکاری کرده بودند، توقیف کرد. (گفت‌وگوی جهان‌شاه مصصام، یکی از روسای ایل



محمد مصدق

بختیاری در بازداشتگاه مرکزی پلیس تهران. ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶. مصصام گفت که او طرح مشترک قشقایی -

بختیاری برای اشغال جنوب ایران را قبل از اجرا با «جان گولت» کنسول بریتانیا در اصفهان در میان گذارده بود) در حالی که وحدت کشور متزلزل بود، هیچ‌کس موضع واقعی قوام را نمی‌دانست چیست و او سرانجام می‌خواهد چه کند؟ از جمله نه شاه از این موضوع خبر داشت و نه حتی آمریکایی‌ها. به نظر آمریکایی‌های قوام «کیس‌لینگ» (ویدکن کیس‌لینگ سیاستمدار نروژی ۱۹۴۵ - ۱۸۸۷) -که به کشور خود خیانت کرد و در دوران اشغال نروژ توسط نازی‌ها به نخست‌وزیری رسید، خائن در عرف سیاسی به شخصی اطلاق می‌شود که به یک قدرت خارجی برای حمله به کشور خودش و تصرف آن کمک کند) تازامی می‌آمد که دست به یک بازی دو جانبه زده است. (رایبن. حسن نیتها، صفحه ۲۳)

به هر حال، آمریکایی‌ها مشکوک بودند که انگلیس‌ها برای حفظ منافع نفتی خود در ایران و خودداری از درگیری احتمالی با روس‌ها، دست به یک «بازی پشت پرده» زده‌اند تا مقدمات تقسیم ایران را بین خودشان فراهم آورند. دولت آمریکا با چنین ترتیباتی مخالف بود، به قوام اطلاع داد حاضر است به او کمک کند تا خود را از شر نفوذ خارجی‌ها نجات دهد. این امر به قوام قوت قلب داد، وزرای توده‌ای را از کابینه‌اش اخراج کرد و با قشقایی و دیگر اعضای داخل در پیمان اتحادی شد که منجر به پایان یافتن شورش آنها شد، و بالاخره در دسامبر ۱۹۴۶ دست به اعزام قوا زد تا دو رژیم خودمختار در ایالات شمالی را برانزد.



کسانی که درباره جوامع تحقیق می‌کنند و می‌خواهند قدمت یک جامعه و تاریخ آن را مورد بررسی قرار دهند به گروه‌های زیر تقسیم می‌شوند:

کسانی که تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهند.

کسانی که علم تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهند

کسانی که به تفسیر و تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازند.

کسانی که به وقایع‌نگاری روی می‌آورند.
کسانی که به زندگینامه‌نویسی روی می‌آورند.
ما فقط در اینجا به کسانی می‌پردازیم که وقایع‌نگاری می‌کنند و کسانی که به تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازند.

کسی که به وقایع‌نگاری یا تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازد باید حقایق تاریخی را برای مردم بیان کند، آن هم به دور از تعصبات مذهبی، قومی، سیاسی، جناحی، حکومتی و ... روزی ناصرالدین‌شاه(قبله‌عالم) به‌مهدی‌قلی‌خان هدایت دستور داد برای دوره ناصری یک دوره تاریخ مدون بنویسد. مهدی قلی خان به ناصرالدین‌شاه گفت: یا قبله عالم! من نمی‌توانم یک تاریخ برای شما بنویسم، بلکه سه نوع تاریخ می‌نویسم. یک تاریخ برای قبله عالم می‌نویسم تا بتوانم از شما هدیه و صله بگیرم و آن تاریخ مورد نظر و طبع شما قرار گیرد. یک تاریخ عوامانه برای مردم کوچه و بازار و مردم عادی می‌نویسم تا مورد تمجید و تحسین آنان قرار گیرد و در میان مردم جامعه حرمت و احترامی کسب کنم، ولی در این تاریخ حقایق را بیان نمی‌کنم. یک تاریخ برای خود می‌نویسم و در آن حقایق و واقعیت‌های تاریخ را بیان می‌کنم و آن را در صندوقچه اسرار خود می‌دارم.

متأسفانه بسیاری از مورخان ما چه در گذشته و چه در دوران حال تاریخ‌نویسان حکومتی بوده‌اند و برای خوشایند شاه و حکومت تاریخ کشور را تدوین کرده‌اند و صله و هبه می‌گرفته‌اند.

یادداشت

چرا فقط به تاریخ

سیاسی و حکومتی می‌پردازیم؟



داوود علی‌بابایی

پژوهشگر تاریخ معاصر

■ می‌گویند تاریخ کلبوسی است که مورخ می‌خواهد انسان را از آن کلبوس برهاند. تاریخ‌نویسان ایرانی، چه تاریخ‌نویسان قدیم و کلاسیک و چه تاریخ‌نویسان دوران معاصر عادت کرده‌اند فقط به تاریخ سیاسی و حکومتیان و پادشاهان کشور بپردازند. کوروش چگونه پهلویان بابل را آزاد کرد، داریوش چگونه جهان را به تسخیر خود درآورد، مغول‌ها چگونه به ایران حمله کردند، یعقوب لیث‌صفا که بود، آغامحمدخان قاجار چگونه ایران را یکپارچه کرد، نادر چگونه هندوستان را مورد حمله قرار داد، رضاشاه چگونه به سلطنت رسید و چگونه سقوط کرد و تبعید شد و محمدرضا پهلوی چگونه شاه شد، چگونه علیه دولت دکتر مصدق به‌وسیله آمریکایی‌ها کودتا شد، شاه ایران چگونه از ایران فرار کرد، حکومت پهلوی چگونه سرنگون شد و جمهوری اسلامی برپا گردید.

درباره تاریخ ۳۰ساله اخیر نیز چیزی مدون و قابل استناد نوشته نشده است و حتی در کتاب‌های تاریخ ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و حتی دانشگاه‌ها نیز این تز بررسی تاریخ سیاسی و حکومتی دیده می‌شود که یک نقطه ضعف برای تاریخ‌نگاری ایران به شمار می‌آید.

در تاریخ‌نویسی فقط تاریخ سیاسی مطرح نیست، بلکه تاریخ اجتماعی، تاریخ هنر، تاریخ فلسفه، تاریخ مذهبی، تاریخ اقتصادی و... نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. اگر شخصی بخواهد به هر علم یا یگنادر و درباره آن تحقیق و تفحصی کند، باید تاریخ بداند. اگر می‌خواهد درباره فلسفه یک کشور و فلسفه به‌طور کلی تحقیق کند، باید تاریخ آن کشور را بررسی کند تا بتواند درباره فلسفه آن کشور به نتیجه برسد. اگر می‌خواهد درباره اقتصاد تحقیق کند، چاره اقتصاد خرد و چه کلان، باید تاریخ آن سرزمین و آداب و رسوم و آداب و همچنین تحقیق درباره هنر، مذهب، آداب و رسوم، فکر و ایده، مسایل اجتماعی همه مستلزم مطالعه تاریخ است اما کدام تاریخ؟ تاریخی که حکومت‌ها امر به نوشتن آن می‌کنند یا تاریخی که به‌وسیله مورخان و مفسران، بی‌طرفانه و بدون گرایش‌های سیاسی، جناحی و دور از تعصبات مذهبی و قومی نوشته می‌شود. درباره تاریخ‌نویسی نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد.



کسانی که تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهند.

کسانی که علم تاریخ را مورد بررسی قرار می‌دهند

کسانی که به تفسیر و تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازند.

کسانی که به وقایع‌نگاری روی می‌آورند.
کسانی که به زندگینامه‌نویسی روی می‌آورند.
ما فقط در اینجا به کسانی می‌پردازیم که وقایع‌نگاری می‌کنند و کسانی که به تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازند.

کسی که به وقایع‌نگاری یا تجزیه و تحلیل تاریخ می‌پردازد باید حقایق تاریخی را برای مردم بیان کند، آن هم به دور از تعصبات مذهبی، قومی، سیاسی، جناحی، حکومتی و ... روزی ناصرالدین‌شاه(قبله‌عالم) به‌مهدی‌قلی‌خان هدایت دستور داد برای دوره ناصری یک دوره تاریخ مدون بنویسد. مهدی قلی خان به ناصرالدین‌شاه گفت: یا قبله عالم! من نمی‌توانم یک تاریخ برای شما بنویسم، بلکه سه نوع تاریخ می‌نویسم. یک تاریخ برای قبله عالم می‌نویسم تا بتوانم از شما هدیه و صله بگیرم و آن تاریخ مورد نظر و طبع شما قرار گیرد. یک تاریخ عوامانه برای مردم کوچه و بازار و مردم عادی می‌نویسم تا مورد تمجید و تحسین آنان قرار گیرد و در میان مردم جامعه حرمت و احترامی کسب کنم، ولی در این تاریخ حقایق را بیان نمی‌کنم. یک تاریخ برای خود می‌نویسم و در آن حقایق و واقعیت‌های تاریخ را بیان می‌کنم و آن را در صندوقچه اسرار خود می‌دارم.

متأسفانه بسیاری از مورخان ما چه در گذشته و چه در دوران حال تاریخ‌نویسان حکومتی بوده‌اند و برای خوشایند شاه و حکومت تاریخ کشور را تدوین کرده‌اند و صله و هبه می‌گرفته‌اند.

ادامه در صفحه ۱۲